



Linguistic Research in the Holy Quran.
Vol. 11, No. 2, 2023
Research Paper

Study the texture position in the structure of discourse of Surah Yusuf from Firth's point of view in the London school of semantics.

Bahralli Rezaei, Abbas Eghbaly*, Rohollah Saiiady Nezhad,

PhD Student of Arabic Language and Literature, Kashan University,
Kashan, Iran

Associate Professor of Arabic Language and Literature, Kashan University,
Kashan, Iran

Associate Professor of Arabic Language and Literature, Kashan University,
Kashan, Iran

Abstract

In the research related to religious texts, the semantic approach is of special importance. Among the schools of linguistics, the London school pays great attention to the category of meaning and considers the causes of meaning change based on the situational context and revealing the hidden angles of the text. This research tries to introduce Firth's (the founder of the London School) opinions about the combination of texture with the discourse of the text to reach the meaning with a descriptive-analytical method, and by matching it with Surah Yusuf, it reflects its histological approach to reach the meaning. Among the results of this research is that by using semantic connections in text combinations, i.e., phonetic, morphological strains, and other signifiers that are visible in the intra-linguistic context of the text of Surah Yusuf, it is possible to determine the role of the situation as an extra-linguistic context in the process of meaning formation based on the situation of the speaker and audience and the conversations of the main and secondary actors of this surah in the social environment. From this passage, it should be said that the social environment and situational context determine the appropriate semantic discourse in the text of this surah.

Keywords: Texture, Firth, Discourse, Surah Yusuf.



This is an open access article under the CC- BY 4.0 License ([Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License](https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/)).



<https://doi.org/10.22108/NRGS.2023.131214.1713>

مقاله پژوهشی

بررسی جایگاه بافت در ساختار گفتمان متن سوره یوسف از نگاه فرث در مکتب معناشناسی لندن

بهرعلی رضایی^۱، عباس اقبالی^{۲*}، روح‌الله صیادی‌نژاد^۳

۱- دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران

rezayi77@yahoo.com

۲- دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران

aeghbaly@kashanu.ac.ir

۳- دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی، دانشگاه کاشان، کاشان، ایران

saijadi57@gmail.com

چکیده

در پژوهش‌های مربوط به متون دینی، رویکرد معنی‌شناسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در میان مکاتب زبان‌شناسی، مکتب لندن به مقوله معنا اهتمام بسیار دارد و بر علل تحول معنی براساس بافت موقعیتی و آشکارسازی زوایای پنهان متن نظر دارد. این پژوهش می‌کوشد با شیوه توصیفی تحلیلی به معرفی نظرات فرث (بنیانگذار مکتب لندن) در باره ائتلاف بافت با گفتمان متن در جهت رسیدن به معنی پردازد و با تطبیق آن با سوره مبارکه یوسف رویکرد بافت‌شناسی آن را در جهت رسیدن به معنا بازتاب دهد. در این پژوهش تلاش شده است با تحلیل ارتباطات معنایی در ترکیب‌های متن، یعنی سوبه‌های آوایی، صرفی، نحوی و دیگر نشانه‌های دلالتی در بافت درون‌زبانی متن سوره یوسف، نقش اصلی موقعیت، به‌عنوان بافت برون‌زبانی در فرایند شکل‌گیری معنا براساس حال گوینده و مخاطبان و گفتگوهای کنشگران اصلی و فرعی این سوره در محیط اجتماعی به دست آید. از همین گذر، بافت موقعیت، تعیین‌کننده گفتمان معنایی مناسب در متن سوره یوسف محسوب می‌شود.

واژه‌های کلیدی

بافت‌شناسی، فرث، گفتمان، سوره یوسف.

۱- طرح مسئله

تا به مطالعه معنا در سطح متن پردازند. فرث به‌عنوان بنیان‌گذار مکتب لندن برخلاف زبان‌شناسان ساختارگرا که در بررسی زبان جمله را داده اصلی می‌دانستند، متن زبانی را در بافت موقعیت به‌عنوان داده و واحد بررسی در نظر گرفت. او معنی را نه امری ذاتی یا قراردادی بلکه متأثر از

دیدگاه‌های مکاتب زبان‌شناسی تا قبل از ظهور مکتب لندن بر باقی ماندن در سطح جمله استوار بود و زبان‌شناسان ساختارگرا در تحلیل‌های ساختاری خود از توضیح معنا ناتوان بودند. این نقطه ضعف، زبان‌شناسان را بر آن داشت

رو، پیروان مکتب زبان‌شناسی لندن دلالتی را برای معنا صحیح می‌دانند که محصول بافت باشد.

ضرورت معناشناسی سوره یوسف در این پژوهش، بررسی شده است؛ بنابراین، در این مقاله سعی شده است ضمن معرفی اجمالی نظریات بنیانگذار مکتب لندن (فرث) به تطبیق نظریات بافت‌شناسی او در قالب علم معناشناسی در چارچوب سوره مبارکه یوسف مبادرت ورزیده شود. پرسش‌های مطرح‌شده در این راستا به قرار زیرند:

- مؤلفه‌های بافت‌شناسی به‌عنوان معیار تعیین معنا در گفتمان متن سوره یوسف، چگونه در شاکله متن، نقش انتقال و ارتباط میان کنش‌گران داستان با مخاطب را آشکار می‌کنند؟
- بافت موقعیت که جلوه‌گاه اجتماعی بودن زبان در نزد فرث است، چگونه در متن سوره یوسف، تجلی می‌یابد؟

۱-۱- پیشینه پژوهش

درباره آیات سوره یوسف پژوهش‌های بسیاری به انجام رسیده است؛ البته بیشتر آنها ناظر بر نگاه داستانی و همچنین، نگاه ادبی به آیات است. مقالاتی مانند «رمزگشایی ضمائر فاعلی و مفعولی در آیه ۵۲ سوره یوسف» از طاهره رحیم‌پور و سید حسین سید موسوی و «تحلیل عناصر داستانی قصه یوسف در قرآن کریم» از آیت‌اللهی و دیگران از جمله این پژوهش‌ها است؛ اما در حوزه زبان‌شناسی بررسی‌های اندکی در مجلات علمی وجود دارد؛ از جمله این موارد «تحلیل ساختاری عنصر جهاد و پیکار با نفس در سوره یوسف با تأکید بر ساختار آوایی» از منیر زیبایی و سید حسین سیدی است که در دو فصلنامه علمی پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن و در زمستان ۱۳۹۸ چاپ شده است. در این پژوهش، نویسندگان به تحلیل ساختار آوایی سوره همت گماشته و به آشکارسازی گوشه‌ای از لطایف موسیقایی این سوره پرداخته‌اند. همچنین مقاله «بررسی ساختار گذرای سوره یوسف براساس دستور نقشی - نظام‌مند هیلیدی» از حدیث کرمانی و دیگران که در مجله «دوفصلنامه علمی پژوهشی

ساختارهای فرهنگی و اجتماعی کاربرد زبان می‌دانست. در نظر او، زبان پدیده‌ای اجتماعی و در واقع بخشی از نظام اجتماعی است که برای رفع نیاز ارتباطی به وجود آمده است. این نظر فرث برخلاف نظریات جرجانی و چامسکی است که زبان را پدیده‌ای فطری می‌دانستند؛ از این رو، متن در نظرگاه فرث یک واحد معنایی است که کارکرد ارتباطی بر آن حاکم است نه مانند جمله که واحد نحوی بر آن استیلا دارد. بعدها هیلیدی به‌عنوان شاگرد فرث متن را این‌گونه تعریف کرد: «متن نمونه‌ای از معنای اجتماعی است که در بافت موقعیت مشخصی قرار گرفته باشد. متن در این تعریف فرآورده محیط و حاصل انتخاب‌های پیاپی از نظام معنایی است» (هیلیدی، ۱۳۹۳، ص ۱۱).

در کاربرد شناسی نیز عمدتاً «این مسئله مطرح است که چگونه شنوندگان برای فهم منظور گوینده به استنباط‌هایی از کلام وی دست می‌زنند و چگونه بخش بزرگی از ناگفته‌ها جزو پیام محسوب می‌شوند» (یول، ۱۳۸۷، ص ۱۱). با توجه به مفهوم کاربردشناسی و متن، که ذکر شد، می‌توان رانجه بافت را استشمام کرد؛ بدین صورت که نوع ایراد سخن و سویه‌هایی مانند موقعیت اجتماعی یا مقتضای حال متکلم و شنونده که پیام‌رسانان معنا هستند، تنها در بافت سخن شکل می‌گیرند. این ائتلاف منجر به شکل‌گیری مبحث گفتمان می‌شود. ساخت گفتمان در نزد زبان‌شناسان مکتب لندن «از رهگذر ترکیب متن، به‌عنوان ساختی کاملاً زبانی با بافت موقعیت به‌عنوان ساختی کاملاً غیر زبانی پدید می‌آید. پیداست وجود ساخت گفتمان سبب می‌شود بتوان اثر ادبی را در بافت موقعیت تاریخی، جغرافیایی، اجتماعی و ادبی آن قرار داد و در سنجش با کل سرمایه‌های فرهنگی، ادبی یک زبان ارزشیابی کرد» (حق‌شناس، ۱۳۸۲، ص ۷۷). با توجه به مطلب ذکرشده، پیوند متن با بافت، آن را تبدیل به گفتمان می‌کند. گفتمان در این معنا فرآیند تکوین و درک متن در سطحی و رای واژگان و عناصر دستوری است؛ از این

در کشور، با توجه به جستجوهای انجام شده تا به امروز، مقاله‌ای یافت نشده است؛ بنابراین، امید است جستار پیش رو، مقدمه‌ای برای بافت‌شناسی سوره‌های قرآن از دیدگاه زبان‌شناسان صاحب نظریه به حساب آید.

۲- چارچوب نظری

۲-۱- بررسی مفهوم بافت در نزد فرث

مفهوم بافت نزد زبان‌شناسان معاصر غربی بعد از جنگ جهانی اول به صورت جدی بررسی شد. اگر در عصر معاصر، شخصیتی به عنوان پدر بافت‌شناسی مدرن نام برده شود، بی‌گمان او دانشمند زبان‌شناس انگلیسی فرث خواهد بود. او یکی از سردمداران پژوهش‌های زبانی و نیز یکی از قطب‌های مدرسه اجتماعی لندن - که به‌عنوان یکی از مدارس چهارگانه شناخته شده معاصر در عرصه زبان‌شناسی - به حساب می‌آید. اهتمام و ولع شدید فرث به زبان‌های شرقی - مخصوصاً در دورانی که در هند بود - و تأثیرپذیری او از کارکردهای زبان‌شناسی هندی باستان در طرح‌ریزی مدرسه زبان‌شناسی لندن مشاهده می‌شود (ر.ک: نحله، ۱۹۹۸، ص ۲۹). بر همین اساس، این‌گونه ادعا می‌شود که مدرسه زبان‌شناسی لندن از جمله مدارسی است که دیدگاه‌های آن براساس همگرایی با حقایق و وقایع زبان‌شناسی نه صرفاً غربی شکل یافته است. مهم‌ترین دست‌آورد زبان‌شناسی فرث «نظریه بافت‌شناسی» است. این نظریه به سرعت عالم‌گیر شد و این مهم به علت در بر گرفتن افکار زبانی به صورت علمی در چارچوب پژوهش مشخص نشانه‌ها بود. این دانشمند زبان‌شناس، اندیشه بافت را به صورت یک نظریه علمی مطرح کرد که در بعضی از موارد میراث‌دار زبان‌شناسان قدیم بوده است؛ ولی بی‌شک شیوه تطبیق او با دیگران متفاوت است. به‌طور کلی او بافت معنایی را در مدرسه زبان‌شناسی اجتماعی خود «نتیجه روابط شبکه‌وار و زنجیره‌ای می‌داند که نه محصول لحظه معینی است که در آن صوت و صورت کلامی

زبان‌شناختی قرآن» و در زمستان ۱۳۹۸ به چاپ رسید. این مقاله صرفاً به ساختار گذرایی این سوره از منظر فرانتش تجربی با توجه به دستور نقش‌گرای هلیدی پرداخته و هدف آن شناخت سبک خاص سوره یوسف است.

باید افزود از پژوهش‌های صورت‌گرفته در زمینه بافت، ترجمه کتاب جان لاینز با عنوان *اللغة و المعنى و السياق* توسط «عباس صادق عبدالوهاب» در سال ۱۹۸۷ است. در این کتاب به بررسی مؤلفه معنا و ارتباط آن با سیاق پرداخته شده است. در باب مقالات مرتبط با حوزه بافت‌شناسی، مقاله عدنان طهماسبی و شهریار نیازی است که در سال ۱۳۸۴ در مجله *اللغة العربیة و آدابها و با نام «البنیة و السياق و أثرها فی فهم النص»* به چاپ رسیده است. این مقاله به نقش بافت در فهم متن پرداخته و در نهایت به اثبات اهمیت بافت برای متن رسیده است. همچنین، مرضیه رستمیان در سال ۱۳۹۰ در مجله پژوهش‌های میان‌رشته‌ای قرآن، مقاله‌ای با عنوان «بررسی تطبیقی بافت موقعیت برون‌زبانی از دیدگاه فرث هایمز و لوئس با سیاق حالیه» به چاپ رسانده که بیشتر سیاق حالیه تحلیل و بررسی شده است. همچنین، «فرشید ترکاشوند» در سال ۱۳۹۴ در فصلنامه *لسان مبین*، مقاله‌ای با عنوان «تحلیل بافت و گفتمان عاطفی در درک متون ادبی (مطالعه آثار جبران خلیل جبران)»، به رشته تألیف درآورده است که به تحلیل کارکرد گفتمان عاطفی در ادب معاصر می‌پردازد. «محمدرضا ابن‌الرسول» در سال ۱۳۹۶ در مجله ادب عربی، مقاله‌ای با عنوان «مطالعه تطبیقی نظریه نظم عبدالقاهر جرجانی و نظریه بافت موقعیت فرث» به چاپ رسانده است. در این مقاله پژوهشگر درصدد مقایسه نظریات این دو زبان‌شناس در مقوله بافت برون‌زبانی برآمده و در نهایت، نظریه موقعیت فرث را به «اقتضای حال» جرجانی البته به لحاظ قواعد علمی برتری داده است.

باوجود همه این پژوهش‌ها و آثار ارزنده، در زمینه بررسی نظریات بافت‌شناسی فرث در قالب گفتمان متن‌محور در ضمن سوره یوسف و سوره‌های دیگر قرآن

^۱ این مدارس عبارتند از مدرسه براگ، مدرسه کوپنهاگن، مدرسه آمریکا و مدرسه لندن

شرکت‌کننده در گفت‌گو (در صورتی که بر کلام تأثیرگذار باشد) و همچنین، وضعیت سیاسی و موقعیت جغرافیایی مکان گفت‌وگو بررسی می‌کند (سعران، بی‌تا، ص ۳۱۰).

نگرش فرث با نظریه‌های بلاغیون مسلمان مانند جرجانی تطبیق‌پذیر است. بافت یا سیاق موقعیت که در نزد مسلمانان به «اقتضای حال مخاطب و شنونده» شناخته می‌شود، در نزد زبان‌شناسان نقطه اشتراک است. شأن نزول سوره‌های قرآن که در این مقال، مقام نزول سوره کهن مدنظر است، نمود عینی مقتضای حال یا بافت موقعیت عنوان می‌شود.

فرث کوشید مفهوم بافت موقعیت را که از مالینوسکی گرفته بود، بسط دهد تا قابلیت تطبیق بر هر نوع متنی را داشته باشد. عناصر سازنده بافت موقعیت در نظر فرث عبارت‌اند از:

۱- مشارکت‌کنندگان در موقعیت؛

۲- کنش مشارکت‌کنندگان اعم از کنش زبانی و کنش غیر زبانی؛

۳- سایر ویژگی‌های مرتبط با موقعیت شامل اشیا و حوادث پیرامون؛ مادامی که بر آنچه در حال وقوع است، تأثیر می‌گذارند؛

۴- تأثیر کنش کلامی (ر.ک: نحله، ۱۹۹۸، ص ۴۹).

بین‌گوینده و مخاطب که کنش‌گران کلام را تشکیل می‌دهند، مجموعه‌ای از اطلاعات و آگاهی‌هایی وجود دارد که بین هم به اشتراک می‌گذارند که این آگاهی موجود میان آنها تابعی از شرایط حاکم بر زندگی و کنش‌های اجتماعی و فرهنگی و ... است؛ بنابراین، با قطعیت باید گفت متن زمانی برای مخاطب دلالت‌های خود را آشکار می‌کند که او از محیط فرهنگی و اجتماعی و تمدنی علاوه بر محیط زبانی که آشکارکنندگان بافت متن‌اند، آگاهی یابد؛ از همین رو، باید حضور (پراگماتیسم)^۱ را در تحلیل متن و تمرکز در شرایط و اصول و مراجعی سنجید که رخداد زبانی با آن قرین می‌شود و در تحلیل ساختار دلالتی متن نقش آن را مشاهده کرد» (البستانی، ۲۰۱۱، ص ۱۹۰).

^۱ قیاسی است که در آن حقیقت رخداد با نتایج حاصل‌شده سنجیده می‌شود. درواقع شیوه‌ای است در جهت حل مشکلات به‌واسطه کارکردهای عملی.

ترکیب شده باشد؛ بلکه علاوه بر آن محصول جایگاه زنده‌ای است که اشخاص مرتبط با آن در اجتماع در رفت و آمد هستند؛ پس جمله‌ها در نهایت دلالت‌هایشان را از میان‌گذر حوادث یعنی از بافت موقعیت به دست می‌آورند» (عمر، ۱۹۹۸، ص ۸۲). بافت در نزد فرث دو نوع است: بافت داخلی برای گفتار زبانی که در ارتباط صوتی، صرفی، نحوی و دلالتی بین کلمات داخل ترکیب، ظهور می‌یابد و دوم، بافت خارجی که نمود آن در بافت اجتماعی یا سیاق حال متبلور است و این چارچوب خارجی گفتار کلام را شکل می‌دهد (ر.ک: حلمی، ۱۹۸۰، ص ۲۱۷). این نوع نگاه فرث به بافت سبب شد دانشمندان زبان‌شناس غربی بعد از او یا حتی زبان‌شناسان عرب معاصر چون تمام حسان نیز در جهت ادامه مسیر تعریف‌شده توسط او قدم بردارند.

۲-۲- بافت خارجی گفتار زبانی (بافت موقعیت) (situation context)

مالینوفسکی نخستین بار اصطلاح بافت موقعیت را در دنیای معاصر غرب به کار برد. او معتقد بود معنای هر گفتاری تنها در بافت موقعیت مشخص می‌شود (ر.ک: پالم، ۱۳۶۶، ص ۸۹). عده‌ای به جای اصطلاح بافت خارجی زبان، اصطلاح سیاق حال را به کار برده‌اند؛ سیاق حال که در اصطلاح جرجانی و زبان‌شناسان قدیم مسلمان «مقتضای حال» تعریف می‌شود «بر کلیه عناصر غیر زبانی و غیر کلامی اطلاق می‌شود که موقعیت کلام را تشکیل می‌دهد مانند: شخصیت گوینده، شخصیت شنونده، ارتباط کلام با شرایط زمانی و مکانی و دیگر شرایط حاکم بر متن که در شکل‌گیری معنا و مقصود سخن و تأثیرگذاری آن سهیم‌اند» (حممامی، ۱۴۳۰، ص ۲۲).

فرث در نظریه بافت‌شناسی خود، تمامی عناصر تشکیل‌دهنده کلام را مانند شخصیت گوینده و شنونده، شخصیت فرهنگی ایشان، شخصیت افرادی غیر از گوینده و شنونده که شاهد گفت‌وگو هستند (در صورت وجود)، برای بررسی کلام در نظر می‌گیرد و ارتباط این موارد را با اسلوب زبانی و عوامل اجتماعی مرتبط با زبان افراد

- سطح صرفی: سطح صرفی حلقه میانی دو سطح

صوتی و ترکیبی به‌شمار می‌آید. به‌واسطه این سطح تغییراتی که بر ساخت کلمات که شامل اضافات به ابتدای کلمات (prefixes) و انتهای کلمات (suffixes) و اضافات حشوی (infixe) عارض می‌شود، مطالعه و بررسی می‌شود. این اضافات در معنا کلی متن اثرگذارند (عمایره، ۱۹۸۴، ص ۲۶).

اما فرث به تغییرات ساخت کلمات عنایتی نداشت. «او هدف از تحلیل صرفی را مرحله‌ای از مراحل پژوهش معنی کلی کلام می‌بیند و هیچ سود و منفعتی را برای اسم‌بودن یا فعل‌بودن یا بر فلان صیغه و ساختاربودن برای کلمه قائل نیست؛ بلکه وصف کلمه به سطح صرفی گامی است از گام‌های اجرایی و کاربردی برای شکار معنای که از مجموع ائتلاف کارکردهای زبانی بین عناصر زبان شکل می‌گیرد» (عیاشی، ۱۹۹۶، ص ۵۴). پس فرث مفردات در سطح صرفی را در ائتلاف با سطوح دیگر بافت زبانی نشان‌دهنده معنا در سطح کلی‌تر یعنی متن می‌دانست.

- سطح ترکیبی: حلقه سوم از توالی تحلیل زبانی از دیدگاه نظریه بافت‌شناسی فرث، تحلیل متن براساس ترکیب است. این سطح از تحلیل، روابط استوار بین ساختار صرفی در داخل جمله و راه‌های ساخت جمله و ارتباط سازه‌های صرفی را پژوهش می‌کند. همچنین، تغییرات ناگهانی عناصر جمله مانند تقدیم یا تأخیر یا حذف یا زیادت عناصر کلام، در این سطح بررسی می‌شود (زکریا، ۱۹۸۳، ص ۲۸۳).

- سطح دلالی: در چارچوب تقسیم‌بندی مستند بین سطوح تحلیل زبانی و هم‌گرایی آنها با هم و تأکید بر امکان استخراج دلالت‌ها از تحلیل سطوح، فرث عناصر نظریه بافت‌شناسی خود را در ضمن سطح دلالی بیان می‌کند و آن را در بالاترین سطوح زبانی معرفی می‌کند؛ زیرا هدفی که پژوهش‌های زبانی بدان منتهی می‌شوند، سطح دلالی است و نیز همگرایی و ارتباط، بالاترین هدف متن به حساب می‌آید (ر.ک: سماره، ۱۹۸۹، ص ۲۸). سطح

۲-۳- بافت داخلی گفتار (بافت درون زبانی)

از دیدگاه فرث، تحقق معنی منوط به پیوند نتایج تحلیلی عناصر زبانی است که در بافت مشخص، واقع می‌شوند و اینکه بعد از تحلیل رخداد کلامی با عناصر تشکیل‌دهنده آن براساس سطوح زبانی، معنا شکل می‌گیرد.

۱-۲-۳- سطح صوتی: اصوات به اعتبار اینکه ساختار اساسی برای زبان به‌شمار می‌روند و نماد مادی برای آن محسوب می‌شوند، به‌عنوان شیوه‌ای از پژوهش در تفکرات و مطالعات انسان معاصر مطرح بوده است. این مطالعات بر دو منوال به پدیده صوت در زبان‌شناسی عنایت داشته‌اند؛ یکی دانش زبانی اصوات (phonetics) و دیگری دانش کارکردی اصوات (phonology).

«دانش کارکردی اصوات، علمی است که کارکرد اصوات را قبل از ماده صوت قرار می‌دهد و به مطالعه انواع کارکردهای اصوات می‌پردازد. همچنین، راه‌های پیش‌برد نظام زبانی به‌واسطه همین کارکرد اصوات تحقق می‌یابد. این علم به مقاطع صوتی، بحث نبر و تنغیم و وقف و قوانینی که هر یک از موارد گفته‌شده بر آن استوارند و همچنین، عوامل و نتایج زبانی نظم‌یافته در هریک از آنها توجه ویژه دارد» (البدای، ۱۹۹۳، ص ۱۹۹). پس صوت در بافت و ترکیب خود محور پژوهش و توجه است. «در نزد فرث بین صوت و معنا رابطه تلازم وجود دارد، پس انتخاب و اختیار برای هر صوتی در واقع انتخاب و اختیار برای معنا است. آنچه فعالیت فرث را در زمینه صوت بیشتر مشخص می‌کند همان واج‌شناسی نوایی^۱ (Prosodic- Phonology) است (نخلة، ۱۹۹۸، ص ۱۸).

^۱ واج‌شناسی نوایی، ادعا می‌کند الگوی کلی توزیع برجستگی در پاره‌گفتارها در حالت بی‌نشان قابل پیش‌بینی است (حکمتی، ۱۳۹۸، ص ۱۱).

دلالتی سطح معجمی را نیز در بر می‌گیرد؛ زیرا معنای مقالی (گفتاری) براساس نقشش بر دو معنا واقع می‌شود: معنی معجمی که بر روابط قراردادی بین مفردات استوار است و معنی کارکردی که بر کارکردهای صوتی و صرفی و نحوی استوار است (حسان، ۱۹۸۲، ص ۳۴۱).

۳- بافت‌شناسی سوره یوسف (ع)

سید قطب درباره تنوع عناصر موجود در سوره یوسف می‌گوید: «در مجموع داستان سرشار از عناصر هنری، انسانی، احساسی و حرکتی است. شیوه‌های بیانی که این عناصر را آشکار می‌کنند، ابرازکننده‌های قوی‌اند. در قصه خطوط و سایه‌های عشق یعقوب به یوسف و بقیه پسرانش و در پاسخ‌های احساسی او به وقایع پیرامون یوسف از ابتدای داستان تا پایان مشخص است. عنصر حسادت بین برادران با مادران مختلف با توجه به آنچه از تنوع محبت‌های پدرانه می‌دیدند و عنصر اختلاف در پاسخ به حسادت در روح و جان برادران که برخی از آنها را این احساس به قتل پنهانی یوسف می‌کشاند و برخی از آنها را به پرتاب در چاه رهنمون می‌کند تا کاروانی او را همراه خود کند. عنصر مکر و حيله در اشکال گوناگون متبلور است؛ گاه در مکر برادران و گاه در مکر زن عزیز نسبت به یوسف و زنان دیگر. عنصر شهوت و هوی و هوس و پاسخ به آن از طریق انواع شگردها مانند تحسین، تمنی و ...، عنصر پشیمانی در برخی از جلوه‌ها، عنصر بخشش به وقت خود و عنصر شادمانی در جمع‌شدن افراد نزدیک، متبلور است» (سید قطب، ۱۹۷۶، ص ۶۸۱/۴). همه این موارد نشانی از تنوع بافت‌شناسی این سوره است که در ادامه به چند مورد از جلوه‌های بافت‌شناسی آن براساس مکتب معناشناسی لندن اشاره می‌شود.

۳-۱- بافت‌شناسی شأن نزول سوره

خداوند متعال در ابتدا آیات سوره یوسف محیط و شرایط فرهنگی جامعه مکه را براساس تعامل زبان با بافت

موقعیت به تصویر کشیده است؛ بنابراین، از نزول قرآن با حرف تأکید (إن) در جهت بطلان عقاید عقیدتی حاکم بر کفار مکه، یاد می‌کند ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ یوسف: ۲. ساختار قرآنی «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا» در وجهیت اخباری و ساختار «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ» در وجه التزامی که بر عدم قطعیت دلالت دارد، جلوه‌ای از رویارویی کفار را در برابر قرآن ترسیم کرده است. این آیه تقابل دو رویکرد است که یکی بر نزول و جنبه وحیانی بودن قرآن تأکید دارد و رویکرد دیگر شک در آن است. پس این آیه در چارچوب بافت موقعیت و در ارتباط با شأن نزول^۱ سوره نازل شده است. آیه در بافت موقعیت، کارکرد انکار ادعای کفار مکه را فرا دید مخاطب می‌آورد؛ بنابراین، بر این نکته تأکید می‌کند که قرآن از جانب خداوند نازل شده است. این نوع کارکرد درست در جهت خلاف ادعای کفار مکه است. آنها اعتقاد داشتند قرآن أعجمی است و تعلیم‌دهنده به محمد، مردی غیر عرب است. از جمله نمادهای زبانی آیه که در ائتلاف با مبحث بافت موقعیتی است، در واژه (عربی) مشاهده می‌شود. این واژه در ارتباط با بافت موقعیت بدین معنی است که قرآن سخن بیگانه نیست و همچنین «آنزله» یعنی اصلاً سخن انسان نیست. پس مقام استنباط‌شده از آیه، مقام تقریر و پاسخ به ادعای کفار و رد کردن آن به محکم‌ترین شکل است. گویا خداوند با این بیان بر منطق و ذهنیت کفار خط بطلان کشیده است. فعل ماضی «انزلنا» بر قطعیت انزال قرآن از جانب خداوند دلالت دارد که با ضمیر «نا» به عنوان فاعل مقرون شده است؛ اما فعل مضارع «تعقلون» که بر عدم قطعیت دلالت دارد، رفتار کفار را گوشزد می‌کند که با وجه التزامی (با نشانه لعل) ذکر می‌شود و جلوه‌گاهی از

۱. شأن نزول یا سبب نزول، پیشامدی است که آیه یا آیاتی (تا یک سوره) در بیان یا تبیین حکم آنها، هنگام یا پس از وقوع نازل شده باشد (زرقانی، ۱۴۱۵، ص ۸۹/۱). همچنین، یکی از مهم‌ترین قرائن برون‌متنی و نوعی قرینه حالی و مقالی و از لوازم اصلی و مهم رفع مشکلات متن و در اینجا قرآن کریم است (سیوطی، بی‌تا، ص ۸۷/۱).

شک در تفکر کفار را می‌رساند. ساختار (انا انزلناه) دلالت بر این نکته دارد که عمل انزال به دلیل آگاهی آنان از نزول کتاب‌های آسمانی اهل کتاب (یهود و نصاری) در نزد اعراب، شناخته شده تلقی می‌شد و تنزیل قرآن به زبان عربی به مثابه انزال جدید است. این نوع از گفتمان محصول بافت موقعیتی جامعه اعراب در هنگام تنزیل وحی است.

در ادامه سوره پیامبر مورد خطاب قرار می‌گیرد و از عدم آگاهی آن حضرت نسبت به بهترین داستان‌ها تا قبل از نزول قرآن خبررسانی می‌شود ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾ یوسف: ۳. ما این آیه را شامل بافت موقعیت می‌بایم که مبین مقام چالشی (مبارز طلبی) و اعجاز است و جلوه کارکردی این مقام و موقعیت به آنچه در ایام دعوت نبوی از انکار و مخالفت کفار با قرآن می‌گذشت، اشاره دارد. افرادی مانند نضربن حارث که به کفار از اخبار فارس و روم داستان‌سرایی می‌کرد، تا آنان را به واسطه همین داستان‌ها از قرآن منحرف کند. سپس بیان می‌داشت: من از محمد در داستان‌سرایی سرآمد هستم. این آیه به شدت با این نوع بیان مقابله می‌کند. از جمله نمادهای زبانی که به بافت موقعیت اشاره دارد، عبارت (نحن نقص عليك أحسن القصص) است؛ بدین بیان که ما و تنها ما هستیم که به تو (پیامبر) روایتگر بهترین داستان‌ها هستیم و (نقص) به لحاظ بافتی، اشارتی است بر اتصال نو به نو وحی چه قبل از نزول سوره یوسف و چه هنگام نزول آن و چه بعد از آن. این نوع از گفتمان مقابله‌ای است با افرادی که پیامبر را متهم به تکرار حرف‌های کتب مقدس می‌کردند. افزوده (علیک) در همین راستا در جریان است و انحصار نقل زیباترین داستان‌ها را بر ذات الهی می‌داند. همچنین، افزوده (الیک) هم براساس بافت موقعیتی اشاره به این نکته دارد که وحی تنها بر شخص نبی مکرم اسلام (ص) نازل می‌شود و نه بر کسی دیگری. پس اگر با توجه به بافت موقعیت معنای برای (أحسن القصص) که متمم فعل (نقص) است، ذکر شود، این معنا به دست می‌آید که بهتر از این (قرآن و داستان‌های آن)

نمی‌توانید بیاورید. جریان وحی در لفظ (اوحینا)، معنی ناتوانی کفار از آوردن داستانی مانند داستان‌های قرآنی را اثبات می‌کند؛ بدین بیان که داستان‌های قرآنی محصول نطق انسانی نیست؛ بلکه محصول فرآیند وحی است که یک طرف این فرآیند خداوند حکیم است. یک نوع تضاد ساختاری نیز در استعمال فعل ماضی (اوحینا) با اضافه (حرف جر: بما) که دلالت بر قطعیت وقوع دارند، با استعمال اسلوب شرط در (ان كنت من قبله لمن الغافلين) که از جلوه‌های معنایی آن شک و تردید است، در موقعیت مبارزه طلبی این آیه به روشنی رؤیت می‌شود. خداوند با استعمال وجهیت اخباری (اوحینا...) آن هم مقدم بر اسلوب شرط (وجه التزامی) و با توجه به بافت موقعیتی پیامبر که تنها در برابر چندین دشمن قرار داشت، اطمینان مطلق را در جان رسول الله تثبیت می‌کند. متن با ضمیر (نحن) شروع شده که کنایه‌ای از جانب خداوند با عبارتی پر از بزرگداشت و همچنین جلوه‌هایی از تخصیص و انحصار است.

۳-۲- بافت‌شناسی گفتمان‌های موجود در سوره

مشارکت‌کنندگان اصلی گفتمان متن در سوره یوسف عبارت‌اند از: حضرت یوسف، حضرت یعقوب، برادران یوسف و ملک مصر و مشارکت‌کنندگان فرعی گفتمان عبارت‌اند از عزیز مصر و همسر او و دو جوان زندانی و زنان بزرگان و صاحب منصبان مصر.

۳-۲-۱- بافت‌شناسی گفتمان حضرت یوسف (ع) و حضرت یعقوب (ع)

«از آنجایی که زبان ماده‌ای برای بیان افکار و احساساتی است که در ذهن افراد می‌چرخد و در کلمات و عبارات جلوه‌گر می‌شوند و به دلیل تفاوت ذهنی افراد، کلمات موجود در عبارت ممکن است از معانی وضع شده خود فراتر رود و به معانی ضمنی مدنظر کاربر کلمات

اشاره داشته باشند و این معانی، کارکرد بیانی خاص خود را دارد؛ به همین دلیل، کارکرد کلمات برای گوینده یا پدیدآورنده تعبیری بیانی و دلالتی دارد و کارکرد آن نسبت به چیزهای که بدان دلالت می‌کنند، جلوه نمادین به خود می‌گیرد» (الغویل، ۲۰۱۱، ص ۱۱۲). بافتی که ناظر بر این کارکرد زبانی است، بافت عاطفی نام دارد. این بافت میزان قوت و ضعف عاطفه را تعیین می‌کند که مستلزم تأکید، مبالغه یا اعتدال است. زمینه‌های عاطفی در سوره یوسف فراوان دیده می‌شود؛ برای نمونه، به دو آیه زیل توجه فرمایید:

﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾ ﴿قَالَ يَا بُنَيَّ لَأَن تَقْصُصَ رُؤْيَاكَ عَلَيَّ إِخْوَتَكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾ (آیات: ۵ و ۴).

در این دو آیه که گفتمان یعقوب و یوسف، علیهما السلام، را شامل می‌شود، آشکار می‌شود که بافت عاطفی تا چه میزان در متن دارد. جلوه‌گری این نوع از بافت در دو آیه مدنظر در شدت عشق متقابل یعقوب و پسرش نمایان می‌شود. از نمادهای زبانی اشاره به این نوع از بافت، به ندایی که از جانب یوسف نسبت به یعقوب بیان شده است، پی می‌بریم. (یا اَبَتی) «گویا این ندا از پسر به پدر، طلب مهربانی و استعطاف، رحمت و یادآوری نقش پدری و وظایف آن نسبت به شفقت و مهربانی و در عین حال مراقبت و توجه به فرزند است» (العلمی، ۱۹۹۰، ص ۱۸۵/۱). همین‌طور گفتار یعقوب (یا بُنَيَّ) بر همان شیوه بیانی استوار است. ازجمله سنت‌های اعراب در تلقین مهربانی و ارائه محبت به مخاطبشان ارائه سخن بر شیوه تصغیر است که نمود این ابراز محبت پدرانه در گفتار یعقوب رؤیت می‌شود. پاره‌گفت (یا بنی) و (یا اَبت) در فرایند بیانی مقول قول یعقوب (ع) و یوسف (ع) است. یوسف (ع) پدر را با منادای (یا اَبی) خطاب نمی‌کند و از گفته (یا اَبت) استفاده می‌کند که دارای صوت و آهنگی نرم و

آرامش‌بخش است. گیرنده یعقوب (ع) که با شنیدن آن کلام مخاطب را از اوج وابستگی عاطفی میان خود و یوسف با گفته (یا بنی) آگاه می‌سازد. علاوه بر این، آیات دربردارنده موقعیت نصیحت و انواع فشارهای روانی بر یعقوب و یوسف، علیهما السلام است. استفاده از افزوده (لی) در ساختار (رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ) اشارتی است بر انحصار و یگانگی موقعیت یوسف (ع) در میان اعضای خانواده و همچنین، بیان آن (لی) به‌عنوان افزوده، بعد از فعلی که به صورت تکرار در گفتمان بیان شده است، تعیین‌کننده موقعیت ممتاز حضرت یوسف نه فقط در بین برادران، بلکه این برجستگی در مقایسه با موقعیت پدر نیز مشاهده می‌شود.

در این آیه فاعل غائب جمع (یکیدوا) در ساختار گفتمان، حکایت از فضا و موقعیت رعب‌آوری دارد که بر متن سایه افکنده است. در این فضا در عبارت (لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَيَّ إِخْوَتَكَ) که جلوه‌ای از وجه امری و وجهیت تکلیفی است که در آن موقعیت رعب‌آور به اوج خود می‌رسد. حضرت یعقوب (ع) در جایگاه پدری مهربان نسبت به فرزند خود با گوش سپردن به نقل رویای او، از تعبیر (لَا تَقْصُصْ) بهره می‌گیرد. ساختار لفظی فعل نهی در ساختار صرفی فک ادغام (لا تقصص) که نشان از موقعیت آرام سخن گفتن است و با توصیه به پنهان‌کردن رویا سازوار و هماهنگ است. همچنین، در همین لفظ، البته در شکل و ساختار ادغام در آیه سوم خداوند می‌فرماید: (نحن نقصّ...) که با توجه به بافت موقعیتی متن در آیه سوم، ادغام در راستای موقعیت آشکارسازی داستان و وقایع پیامبران بر نبی مکرم اسلام (ص) گزارش می‌دهد؛ از همین رو، در کاربرد این لفظ (لا تقصص) نوعی انسجام تضاد یا تقابل در چارچوب معنایی متن رؤیت می‌شود.

یعقوب نبی گفتمان خود را با مهربانی و سخن با لطافت شروع و در ادامه آیه جهت‌گیری گفتمان خود را با (فیکیدوا لک کیدا) مشخص و سبب نهی را روشن کرد. بدین‌بیان که اگر بر برادران، خواب یا رویای تو آشکار

وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيَّ أُمِّيَنَا مِنَّا وَتَحَنُّنُ عُصْبَةٍ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۸﴾ (یوسف: ۸) نشان می‌دهد برادران یوسف بر آن گمان بودند که آنها محق محبت پدر هستند؛ زیرا آنها جماعت را شکل می‌دادند و اینکه منفعت یک جمع برتر از سود یک یا دو نفر است؛ البته این نوع تفکر در بافت فرهنگی اهل بادیه در شبه جزیره عربستان هم که عزت را در کثرت جماعت و عدد می‌دیدند، رؤیت‌پذیر است» (ابن عاشور، ۱۹۸۴، ص ۱۲/۲۲۱). از همین رو و برای رسیدن به هدف خود، توسل به گفتمان نیرنگ از جانب برادران را بر علیه یوسف اجتناب‌ناپذیر می‌کرد. برای پیاده‌سازی گفتمان نیرنگ برادران نیازمند مکان (چاه) هستند که این مکان و مخصوص بودن آن، مخاطب را بر محیط و فرهنگ کنش‌گران گفتمان داستان آگاهی می‌بخشد. در آیه ﴿وَالْقُوَّةُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ﴾ (آیه: ۱۰). کلمه (الجب) با (ال) تعریف مقارن شده است که بر عهد ذکری دلالت دارد؛ این بدان معنا است که این چاه در نزد برادران به علت کثرت حضور و رفت‌وآمد در صحرا شناخته شده بود و در عین حال، مردم عادی از وجود آن بی‌خبر بودند «وصف الجب، چاه دور از نظر و دید است که با سنگ بنا نشده باشد» (مدکور، ۱۹۸۸، ص ۱/۲۱۳)؛ بلکه بنای آن در زمینی پست است که آب باران هنگام بارش در آن جمع می‌شود (همان). از سوی قافله‌ها جز در موسم تجارت بر چنین چاهی (جب) وارد نمی‌شدند و اینکه در آن وقت پر از آب بوده (هنگام بارش باران) که قافله مصر بر آن توقف داشت؛ بنابراین، مکر آنها در قرارداد دادن یوسف در آن چاه، نشان از آگاهی و اقامت طولانی در جریان زندگی در محیط بیابانی دارد (همان، ص ۲۱۴)؛ از همین رو، محیط و جامعه اجتماعی برادران یوسف در بیابانی بوده است که اشراف کامل بر جزئی‌ترین اجزای آن داشته‌اند که این آگاهی از بافت محیطی در گفتمان متن و روند القای معانی که در تعامل با موقعیت و در جهت رساندن مطلب به مخاطب است، تأثیرگذار است. برادران بعد از

شود، رفتار همراه با نیرنگ از آنها شاهد خواهیم بود. با توجه به این مطلب، ارتباط تنگاتنگ ساختارهای زبانی براساس موقعیت در حال اجرا توسط کنش‌گران مشاهده می‌شود.

دلشورگی یعقوب (ع) نسبت به یوسف و آسیب‌پذیر بودن او، در ساختار متنی ﴿فیکیدوا﴾ رؤیت‌پذیر است. در واقع متن با استفاده از حرف (فاء) که بیانگر نتیجه است، موضوع و موقعیت اضطراب یعقوب را نسبت به یوسف در معنا به نمایش می‌گذارد. ﴿فیکیدوا لک کیدا﴾ با مصدر (کید: مفعول مطلق) تأکید شده است. در واقع این جمله جواب نهی (لا تقصص) است. این نوع از تأکید با توجه به موقعیت بافتی مشارکان اصلی حاضر در گفتگوی داستان (یعقوب و یوسف) در برابر مشارکان غائب داستان (برادران و نیرنگ آنها) منعکس‌کننده موقعیت ترس و هراس در نزد یعقوب است.

نکته‌ای که نباید از نظر دور داشت اوج فشار و اضطرابی است که بر یوسف (ع) سیطره دارد. این مهم در استعمال فعل ماضی (رایت) دیده می‌شود؛ در حالی که از رویای دو زندانی و پادشاه با فعل مضارع (ینی آری) تعبیر شده است؛ ولی نسبت به رویای یوسف از فعل ماضی (رایت) استفاده شده است. این نوع از آغازگر مبین تجربه فردی در مقابل تجربه جمعی است. شاید استعمال فعل ماضی در گفتمان حضرت یوسف اشاره‌ای باشد به پنهان نگه داشتن رویا توسط ایشان، که در نهایت به سبب وجود عاطفه جوشان بین پدر و پسر و البته برای رهایی از فشار روانی حمل آن، به پدر پنهانده می‌شود تا از آن تنگنا رهایی یابد.

۳-۲-۲- بافت‌شناسی گفتمان برادران یوسف با پدر

در گفتمان برادران یوسف به عنوان یکی از کنشگران اصلی داستان، نمونه‌ای از وضعیت و بافت فرهنگی و اجتماعی برادران (حسادت و خودبرتربینی) ملاحظه می‌شود. تعبیر «وَتَحَنُّنُ عُصْبَةٍ» در آیه ﴿إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ

طرح نیرنگ (سر به نیست کردن یوسف) و اجرای آن (انداختن یوسف در چاه) برای توجیه عمل خود در نزد پدر، به اتهامی نیازمند بودند که خود را از ماجرای یوسف مبرا کنند؛ بنابراین، آنها در موقعیت انکار با متوسل شدن به تکرار فعل‌های مضارع سعی در مبرا کردن اتهام از خود برآمدند. نمود این نوع از موقعیت در آیه زیر مشاهده می‌شود:

﴿وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ ۖ قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ﴾ (یوسف: ۱۷).

در آیه ۱۶ بافت عاطفی در مقام و موقعیت حيله نمود یافته است که از طریق عاطفه مستعمل در این آن می‌توان به شدت حيله‌گری برادران یوسف پی‌برد. این معنا که از موقعیت و بافت عاطفی به دست می‌آید در به‌کارگیری لفظ (عشاء) به دست می‌آید؛ بدین بیان که برادران در روزهای گذشته عصرگاهان، همان‌گونه که عادت گله‌داران است، به خانه‌هایشان بر می‌گردند؛ ولی در موقعیت نیرنگ و رفع اتهام سر به نیست کردن یوسف برگشتی برخلاف برگشت‌های دیگر دارند (عشاء) و این خلاف عادت در زمان برگشت، دلالتی بر قدرت مکر و حيله برادران است. این آیه مشتمل بر مقام و موقعیت بافتی انکار جرم و سراسیمگی برادران نیز است و از جمله نشانه‌های زبانی دال بر این مقام، گفتمان و ساختار (فأكله الذئب) است؛ برادران فعل (اکل) را به گرگ نسبت دادند که خود در واقع نوعی فرار به جلو تلقی می‌شود و بر کنشی بودن موقعیت دلالت دارد. متن در ائتلاف با بافت موقعیت در این دو آیه از فعل‌های ماضی و مضارع در سخن برادران به شکل نامنظم در جهت همین فرافکنی بهره‌جسته است. کنشگران در این آیه پدر و برادران هستند. کنش پدر دریافت واقعیت و کنش و هدف برادران رفع اتهام از خود، فریب و پوشاندن واقعیت است؛ بنابراین، موقعیت و فضای تشکیل متن، مملو از ترس و البته هیجان است. عناصر ایحالی ضمیر در این موقعیت به شکل گسترده متأثر از همین فضا و موقعیت

است. ضمیر حاضر (نا) ۷ مرتبه و ضمیر نحن در (نستبِق) و ضمیر جمع واو در (قالوا) که همگی به سمت برادران احاله می‌یابند، حکایت از سردرگمی و تشویش ذهنی و عملی برادران دارد. حضور گسترده ضمیر در این موقعیت بر ترس و شک برادران نسبت به ادعا و دروغ خود درباره خورده شدن یوسف توسط گرگ دلالت دارد. آنها در ادامه شک و تردید خود با عبارت (وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ) پرده از دروغ خود بر می‌چینند. این ساختار عدم اطمینان و اعتماد به آنها را هم در متن امانت‌داری (داستان امانت‌گرفتن یوسف) به آنها گوشزد می‌کند و هم در تعاملی که با پدر دارند، این ویژگی را به شکل مضاعف تکرار می‌کنند.

یکی دیگر از گفتمان‌های بین یعقوب و برادران، خواسته عزیز مصر (یوسف) برای طلب برادر کوچک است و یعقوب در این مرحله از زندگی خود دارای آگاهی‌های اجتماعی بسیاری نسبت به تعامل با فرزندان خود است. نمود این آگاهی اجتماعی در دلالت استعمال کلمه (موثق) دیده می‌شود. برای این مهم در سوره یوسف دلالت کلمه (موثق) در آیه ۶۶ و آیه ۸۰ این سوره را بررسی می‌کنیم ﴿... حَتَّى تُوْتُونَ مَوْتَعًا... آتَوْهُ مَوْتَعَهُمْ ...﴾ (آیه: ۶۶) ﴿... قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْتَعًا مِنَ اللَّهِ ...﴾ (آیه: ۸۰).

از کلمه (موثق) به معنی (عهد تأکیدشده) تعبیر شده است (عمر، ۲۰۰۲، ص ۴۷۲) و کلمه میثاق هم با همین معنا در ۲۳ جایگاه قرآن عنوان شده است. اختلاف دلالتی (موثق) و (میثاق) در ساختار صرفی و دلالت بافتی آنهاست. (میثاق) مصدر صریح و (موثق) مصدر میمی است؛ البته مصدر میمی نسبت به مصدر صریح، اثربخشی بیشتری به جهت دلالت دارد (ر.ک: حسن، ۱۹۷۵، ص ۲۳۱). مصدر میمی معنی را به مقامی دورتر می‌برد؛ زیرا ذات معنا در مصدر میمی، معنای قرین با مشابهت با ظرف زمان و مکان است؛ اما مصدر صریح معنایش را در خلال اضافه شدن به فاعل و مفعول خود می‌یابد (عبداللطیف، ۱۹۹۶، ص ۳۵۷). پس (الموثق) یعنی عهدی که

در نهایت درستی و امانت باشد و این معنا و انتخاب لفظ (موثق) از آگاهی اجتماعی یعقوب نشأت می‌گیرد؛ چون برادران در زمان و مکان گذشته نسبت به عهد خود درباره یوسف کوتاهی کرده بودند؛ از همین رو، یعقوب را بر آن داشت تا با استفاده از مصدر میمی خطای آنها را در گذشته گوشزد کند. در انتخاب دلالت لفظ هم به جهت معجمی و هم در راستای معنای کاربردی که معنای خود را در همراهی با بافت موقعیت می‌یابد، می‌توان در این آیه نهایت همیاری را مشاهده کرد؛ البته می‌توان به بُعد فرهنگی نیز در انتخاب این لفظ به عنوان ذهنیتی از بافت فرهنگی اشاره کرد. اسماعیل عمایره الحاق میم به مصادر را از ساختارهای زبان‌های سامی می‌داند (عمایره، ۱۹۹۶، ص ۲۵۰)؛ این دلیلی بر تعاملات فرهنگی و زبانی بین کنعانی‌ها و سامی‌ها است.

اما نمونه‌ای دیگر از کنش‌های زبانی مشارکت‌کنندگان در سوره یوسف گفتمان یعقوب با برادران در امانت خواستن برادر کوچک است. این گفتمان یعقوب با برادران در آیه ۶۴ به روشنی جایگاه بافت‌شناسی را آشکار می‌کند ﴿ قَالَ هَلْ آمَنَكُم عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا آمَنَتُكُمْ عَلَىٰ أُخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴾ (یوسف: ۶۴). دلالت گزاره زبانی استفهام در این آیه بر اساس بافت موقعیتی و تاریخی آن (حوادث مربوط به امانت خواستن یوسف توسط برادران) بر انکار و نفی تعبیر می‌شود. آیه بر این معنا تبیین می‌شود که شما بر امانت گرفتن بنیامین امین نیستید و از رهگذر آن جایز است که در جمله بعد از آن لفظ الا به قصد اثبات بیاید؛ یعنی حضرت یعقوب مخاطب (برادران) را به واسطه این (الا) در جریان امور شراکت می‌دهد و از آنها جواب می‌خواهد؛ زیرا آنها در گذشته این کلام را برای یوسف بیان داشته‌اند؛ زمانی که حفظ کردن او را تضمین کردند، پس در اینجا مجدداً همان لفظ را تکرار می‌کنند، آیا امانت در اینجا غیر همان امانت در آنجاست؛ یعنی وقتی امانت‌داری در آنجا حاصل نشد، پس همان‌گونه در اینجا هم حاصل نمی‌شود (رازی، ۱۹۹۰، ص ۱۷۳). رساندن دلالت پیام در خلال گزاره استفهام در این

آیه باعث ایجاد فکری عمیق در دریافت‌کننده و البته تأثیرگذاری در جان او می‌شود. پس این نوع از استفهام «جوابی را می‌طلبد که نیازمند تفکر باشد ... وقتی که سؤال‌شونده بعد از تفکر به سؤال با جواب منفی پاسخ می‌دهد، در واقع علت اقرار به نفی در صورت سؤال است و این برتر از نفی در ابتداء است» (بدوی، ۱۹۵۰، ص ۱۶۳). پس در سایه الهامات بافت‌شناسی در گفتمان آیه می‌توان حالات روحی یعقوب غمزده را مشاهده کرد و البته زجر روحی و توییح دریافت‌کنندگان (برادران) می‌تواند از پیام‌های این آیه باشد که در سایه بافت موقعیت به حالات روحی متکلم و مخاطبان اشاره دارد. با توجه به مواردی که درباره مانیفست، بنیان‌گذار مکتب لندن، گذشت و هدف زبان در دیدگاه او و زبان‌شناسان این مکتب ارتباط اجتماعی عنوان شد و از جهتی ابزار این ارتباط گزاره‌های زبانی است و اینکه در گزاره‌ها، درک پیام دریافت‌شده به صورت مستقیم انجام نمی‌گیرد؛ بلکه فکر مخاطب متن در راستای بافت چه از نوع کلامی و چه از نوع غیرکلامی متوجه می‌شود که گزاره زبانی در غیر معنای اولیه استعمال شده و در معنای ثانوی به کار رفته است. تلاش فکری مخاطب در درک معنای ثانوی منجر به درک موثرتر و اثبات‌تر پیام می‌شود و در صورتی که فرم این پیام در قالب قصه و در چارچوب متون دینی باشد، موجبات التذاذ مخاطب و اقتناع بیشتر او را فراهم می‌آورد. پس استعمال گزاره‌های زبانی در غیر معنای اصلی موجبات افزایش کارکرد کنشی گزاره‌ها می‌شود. این انزیاح گزاره‌ها که در رأس آن گزاره‌های مربوط به گفتمان استفهامی است، به واسطه دلالت بافتی آن نقش اثرگذاری در تحقق دلالت معنایی متن دارد (استیتی، ۲۰۰۰، ص ۹۸).

۳-۲-۳- گفتمان یوسف با برادران

گفتمان دیگری که برادران این بار نه با پدر بلکه با یوسف (ع) در قامت عزیز مصر دارند نیز با توجه به بافت موقعیتی آنها تحلیل‌پذیر به لحاظ معنایی است. خداوند می‌فرماید: ﴿قَالُوا جَزَاءُ مَنْ وَجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاءُ

كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿۷۵﴾ (آیه: ۷۵). در این آیه نشانه واج‌شناسی تنغیم^۱ حاکم است و جمله را بر دو قسم تقسیم کرده است. تنغیم در جمله اول (جزاؤه مَن وجد فی رحله) از نوع تنغیم استفهام است؛ یعنی (ما جزاؤه؟) و در جمله دوم (فهو جزاؤه) تنغیم از نوع اثبات است (حماسه، ۱۴۲۰، ص ۱۲۲)؛ یعنی تقریر حکم که به شکل (فأخذ السارق نفسه وهو جزاؤه لا غیر) جلوه می‌کند. جایز است «جزاؤه» مبتدا باشد و جمله شرطی خبر برای آن باشد. پس اصل در جمله و جواب آن این‌گونه می‌شود: (من وجد فی رحله فهو هو). نغمه صعودی در قسمت ابتدایی این آیه مؤید استفهام است که البته این صعود در نغمه بر حسب بافت موقعیت و فضای حاکم بر گفتمان بین عزیز مصر (یوسف) و برادران در جریان جاسازی ظرف گران‌قیمت در بار و بنه شکل گرفته است؛ اما موقعیت جمله دوم که مؤید ثبات در نغمه موسیقایی است، از موقعیتی حکایت دارد که در آن بین یوسف و برادرش بنیامین رابطه ثبات حاکم بوده است.

۳-۲-۴- بافت‌شناسی گفتمان یعقوب با خداوند

﴿قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (یوسف: ۸۶). در نگاه نخست به نظر می‌رسد بین دو کلمه (البث و الحزن) وحدت معنایی حاکم باشد؛ ولی با نگاه دقیق‌تر به گفتمان متن در این آیه و تأثیرگذاری بافت موقعیت در دلالت آن، این نگرش تعدیل پیدا می‌کند. زمخشری (البث) را سخت‌تر از اندوه می‌داند و اینکه صاحب (بث) را برای تحمل آن اندوه توان و طاقتی نیست (بیته الی الناس ای ینشروه) (زمخشری، بی‌تا، ص ۴۹۹/۲)

عنوان می‌کند. راغب نیز (البث) را به معنای تفریق (پراکنده‌کردن) ذکر کرده است و «بثته ما فی نفسی» یعنی آنچه از اندوه در وجودم بود برای او آشکار ساختم، عنوان کرده است و این در حالی است که (الحزن و الحزن) را خشونت در زمین و خشونت در وجود انسان که محصول اندوه باشد، قلمداد می‌کند. پس «البث» در این آیه به لحاظ دلالتی عدم پنهان‌کردن غم و اندوه است؛ اما «حزن» انباشت اندوه و پنهان‌کردن آن (راغب، ۱۹۹۱، ص ۱۱۵/۱). با توجه به این مطلب، هدف از اجتماع این دو لفظ مترادف نیست؛ بلکه هدف بیان دو نوع اندوه است تا دلالتی باشد بر حالات روحی یعقوب که در همه احوال فقط بر خدا شکوه می‌برد؛ بنابراین، یکی از اندوهای او اندوه گذشته است که بر او مسلط است و در گذر روزگار بر شدت و سختیش افزون می‌شود (از دست دادن یوسف) این اندوه که زمزمه سالیان یعقوب است در ضمن اندوه‌های قابل تحمل دیگر که در قلب وی است، همه را فقط در پیشگاه خدا عرضه و سپس شکوه می‌دارد. در این آیه نیز معنی کاربردی، با توجه به موقعیت روحی یعقوب (بافت موقعیت) و دلالت‌های تعیین‌شده در سطح معجم برای لفظ حاصل می‌شود.

﴿وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفًا عَلَيَّ يَوْمَئِذٍ تَبَيْضَتْ عَيْنَا مِنْ الْحُزْنِ فَهِيَ كَبِيمٌ﴾ (آیه: ۸۴) «در این آیه نداء با صیغه ندبه آمده است تا شنونده را از عمق درد و فاجعه وارد شده بر یعقوب آگاهی دهد. اصل در (يَا أَسَفًا)، (یا اُسفی) بوده که یاء متکلم تبدیل به الف شده و حرکت فاء به فتح تبدیل شده تا صوت بتواند به واسطه این تنغیم صعودی اشارتی باشد بر شدت و اوج غم در وجود حضرت یعقوب» (العکبری، ۱۴۰۷، ص ۷۴۳). نغمه صعودی ندبه در این آیه در راستای بافت موقعیتی و شرایط روحی حضرت یعقوب است.

۳-۲-۵- بافت‌شناسی گفتمان عزیز مصر با همسرش

^۱ «تنغیم را می‌توان از اسلوب‌های انزیحی دانست. اثر تنغیم را می‌توان در نقل و انتقال معنا در جمله مشاهده کرد؛ بدین بیان که جملات خبری در بیشتر موارد دارای نغمه متوسط هستند و نغمه صعودی جمله منجر به انتقال به استفهام یا انواع جملات طلبی می‌شود؛ البته این نوع انتقال که براساس قدرت صعودی یا نزولی است، متناسب با بافت موقعیت تبیین می‌شود» (السعران، ۱۹۹۷، ص ۱۹۲).

نظر غذایی دردناک است. همچنین، مقدم شدن جار و مجرور مضاف به ضمیر مخاطب که به عزیز برمی گردد، بر مفعول (سوءاً) دلالتی است بر مکر زن عزیز. او با این تقدیم بر آن است تا عزیز را تحریک به حمایت از خود کند و یوسف را در جایگاه متهم بنشانند و خود را تبرئه کند. با توجه به موارد گفته شده، جایگاه بافت موقعیت در سطح ترکیبی برای انتقال معنای صحیح کاملاً رؤیت می شود.

از جهتی دیگر بسامد بالای فاعل مفرد مؤنث غایب حکایت از آن دارد که فضا و موقعیت چنان بهت آور بوده که هیچ کس جز گنهکار جرأت تکلم نداشته است. در نیرنگ همسر عزیز مصر، اسلوب حصر و قصر با (ما) و (إلا) و به واسطه آن دو قصر، مبتدا (جزاء) بر خبر (أن یسجن أو عذاب أليم) و حصر در آن است. وجهیت تکلیفی در خبر مدنظر، فرار رو به جلو از سمت همسر عزیز مصر است؛ بنابراین، هدف از این نوع به کارگیری اسلوب توسط همسر عزیز، اتخاذ یکی از دو عذاب برای یوسف (ع) است. «ما» نفی یعنی باید جزاء او زندان باشد یا می تواند «ما» از نوع استفهام باشد؛ بدین معنا که آیا جزای او غیر از زندان است و به نظر، استفهام نسبت به نفی ارجحیت دارد؛ زیرا سؤال همسر عزیز قبل از سؤال عزیز و قبل از سخن یوسف (ع) است.

دلالت «من اراد» در بند ﴿مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا﴾ بر عموم است و هدف از ایراد آن توسط همسر عزیز، کوچک و خار شمردن موقعیت یوسف (ع) است. او به واسطه افزوده «بأهلك» از خود با عبارت جمع یاد کرده است تا اشارتی باشد به جایگاه خود و همچنین، مکان و جایگاه عزیز؛ بنابراین، از این طریق، عظمت خود و همسرش را بیان کرده است. همسر عزیز مصر در مواجهه با عزیز از واژه «سوءاً» در آشکارسازی رخداد حادثه شده بهره برده است و از کاربرد هر کلمه دیگری مانند واژه «زنا» امتناع ورزیده است. او با توسل به تفکر و نگرش روان شناختی با استفاده از الفاظ و عبارات و همچنین، موقعیت بافتی حادثه درصدد

گفتمان عزیز مصر با همسرش را در آیه ۲۱ می توان دید ﴿وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَكَدًّا﴾ (آیه: ۲۱).

(اکرمی، عسی، ینفعنا، نتخذ) الفاعلی هستند که هریک از آنها در جهت تکمیل هم برآمدند و حادث شدن آنها مترتب بر ماقبلشان است. منفعت یا اتخاذ ولد متعلق به اکرام است و فعل (اکرمی) فعل امری است که به واسطه آن همسر عزیز مصر به تنهایی خطاب شده است. به نظر می رسد او به تنهایی وظیفه تربیت یوسف را داشته است؛ اما در دو فعل (ینفعنا، نتخذ) عزیز مصر، خود و همسرش را در منفعت مشترک می داند و اتخاذ فرزند، مورد عنایت او بوده است. این افعال به واسطه معانی که در بر دارند، مخاطب را به اعتقادات فرهنگی جامعه آن روز مصر رهنمون می کند و اینکه وظیفه تربیت فرزند تنها بر عهده زن است و وظیفه مرد منحصر به آماده کردن نیازهای اساسی زندگی برای فرزند است؛ اما منفعت در داشتن فرزند، مشترک بین مرد و زن است. فعل عسی و آمدن آن به این صیغه نیز نشان دهنده آن است که منفعت در نظر عزیز، امری واقعی و ملموس نیست؛ بلکه امیدی به محقق شدن آن در آینده است. تطبیق مطالب ذکر شده در ساختارهای صرفی آیه مورد بحث با نظر فرث در ائتلاف انواع فعل ها برای رسیدن به معنا دیده می شود که آن معنا در ارتباط با بافت و موقعیت فرهنگی - تربیتی حاکم بر جامعه مصر بوده است.

خداوند در آیه ۲۵ از سوره یوسف از گفتمان همسر عزیز مصر در مواجهه با عزیز مصر می فرماید: ﴿قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (آیه: ۲۵). در این آیه تقدیم در ترتیب کلمه ها براساس موقعیت مخاطبان حادث شده است؛ بدین شکل که زن عزیز مصر، کیفر زندان را بر عذاب دردناک مقدم می دارد تا بدین وسیله خود را از اتهام مبرا کند و یوسف را خوار گرداند؛ پس با این دیدگاه پیشنهاد زندان، دارای سختی بیشتر و تعریضی است بر بی آبروی یوسف؛ بنابراین، از این

این نکته بود که تفکر همسرش را از گناه بزرگی که در حال حادث شدن بود، دور کند.

۳-۲-۶- بافت‌شناسی گفتمان عزیز مصر با یوسف

در گفتمان عزیز مصر با یوسف در آیه ﴿يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ﴾ (آیه: ۲۹). یوسف به اسم (علم) از جانب عزیز مصر خطاب قرار گرفته است و این می‌تواند نوعی دلجویی نسبت به کسی باشد که بر او ظلم شده است. فعل امر (أعرض) به معنای ندیده بگیر و فعل امر (استغفاری: استغفار کن) دلالت بر درک حقیقت از جانب عزیز می‌کند؛ البته این اسلوب بیانی در تعامل با زنی که قصد عمل زشت را داشته، چشم‌پوشی از حقیقت است. از علل گرفتن چنین موضع ضعفی از جانب عزیز در قبال همسرش، می‌توان به کهولت سن یا عقیم‌بودنش اشاره کرد و این درحالی بود که همسر عزیز جوان و از زیبارویان بوده است؛ بنابراین، در مواجهه با همسر از انجام کنش کلامی مستقیم به علت جایگاه ضعیف در برابر همسر ناتوان بوده است؛ اما در ساختار لفظ (الخاطئین) گفته شده که عزیز، مرد صبوری بوده است (ر.ک: الزمخشری، بی تا، ص ۶۱/۲)؛ البته جنبه‌ای از ظلم عزیز و دشمنی او نسبت به یوسف در این آیه مشاهده می‌شود؛ زیرا او به احساسات همسر توجه و عنایت داشت؛ ولی هرگز به جایگاه یوسف و مقام او توجه نکرد و این موضع‌گیری است که در طول تاریخ صاحبان قدرت و سلطه بر زیردستان مبذول داشته‌اند. از نگاه فرث در این آیه اسم، دو فعل امر و اسم فاعل (الخاطئین) در جریان تلقین معنا به واسطه ارتباط با انواع بافت یعنی بافت عاطفی، بافت تاریخی و ... به ارائه معانی کاربردی پرداخته‌اند.

۷-۲-۳- بافت‌شناسی گفتمان همسر عزیز مصر با زنان

مصر

﴿وَقَالَتِ الْخُرُجُ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ﴾ (یوسف: ۳۱).

آیه ۳۱ بر موقعیت تعجب و شیفتگی زنان مصر نسبت به حضرت یوسف حکایت دارد. زیبایی و جمال حضرت یوسف نه تنها در گفتار و کلام، در عمل برای زنان مصر ثابت شد. در این آیه، موقعیت حضرت یوسف در کلام عینی‌تر و در نتیجه، ترغیب‌کننده‌تر بیان شده است. موقعیت تعجب و شیفتگی می‌طلبد که جنبه توصیف پررنگ‌تر به نمایش درآید؛ بنابراین، با استفاده از انواع فعل‌ها جنبه توصیفی موقعیت به‌روشنی شرح داده شده است. در این آیه جلوه‌های تعجب و شیفتگی زنان مصر به شکل منظم شکل گرفته و سلسله‌مراتب موقعیتی در قالب تعدد جملات فعلیه و جملات اسمیه بیان شده است. فاعل به‌صورت مفرد غائب و جمع غائب (زنان مصر) آمده است و در این موقعیت هیچ نشانی از فاعل صریح نیست. این نکته می‌تواند از کم‌اهمیتی فاعل‌ها مخصوصاً درباره فاعل‌های جمع باشد. بسامد بالای فعل ماضی در موقعیت تعجب و شیفتگی زنان مصر بر قطعیت وقوع حادثه دلالت دارد. فعل امر «اخرج» با استفاده از وجه امری (وجهیت تکلیفی) در کنار جمله حذف‌شده (یا یوسف) در راستای هم‌نوایی با موقعیت و فضای موجود است. زن عزیز مصر درصدد متعجب کردن زنان به شکل دفعی و یکباره بود که کلام با استفاده از حذف جمله در مسیر موقعیت و فضا حرکت کرده است. دلالت فعل (قطع) به‌عنوان فعل ماضی آشکارکننده معنای کثرت و مبالغه است؛ بدین بیان که زنان، زمانی که یوسف را دیدند، او را بزرگ پنداشتند و دست‌های خود را بدون احساس و به شکل بسیار عمیق قطع کردند، زیرا در آن لحظه ارتباط حواسی و احساسشان از دنیای بیرون و بدنشان بریده شد و ارتباط به تخیلاتشان نسبت به آنچه آنها را مجذوب کرد (زیبایی یوسف) متصل شد. آنها فقط جمال و زیبایی یوسف را حس می‌کنند و به گونه‌ای شگفت، دستان خود را می‌برند.

بسامد بالای وجه اخباری و وجهیت معرفتی بر قطعیت وقوع اعجاب و شگفتی دلالت دارد که استفاده از اسلوب تأکید به‌واسطه حصر با (نفی و الا) - در اینکه خلقت

می‌کند. عبارات‌های حضرت یوسف (ع) در موقعیت بندگی یعنی «إِنَّ رَبِّيَ أَحْسَنَ مَثْوَايَ» و «إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» با ذکر عنصر تأکیدی «إِنْ» بیان شده است که دیدگاه الهی خود را نسبت به موضوع و درخواست همسر عزیز مشخص می‌کند و با قاطعیت در خواست او را رد می‌کند.

بیشتر فعل‌های مربوط به همسر عزیز مصر از نوع ماضی هستند. پس می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که علاقه همسر عزیز مصر در جریان حضور یوسف در قصر و به مدت نسبتاً طولانی بوده است. جریان فکری او با فعل ماضی براساس موقعیت حضور یوسف در نزد وی بیان شده است. آنچه در افعال مربوط به همسر عزیز مصر می‌توان دید نوعی برنامه‌ریزی است که براساس انجام تدریجی تفکر پیش‌بینی شده رخ داده است؛ بدین بیان که با فعل مراوده، شروع و سپس به قفل کردن درها به‌جز درب اصلی که محل ورود و خروج است، ادامه می‌یابد و در مرحله تسلیم به ترکیب «هیت لک» ختم می‌شود.

آنچه از تحلیل معنایی آیه براساس بافت‌شناسی گفتمان همسر عزیز و یوسف گذشت، این‌گونه بیان می‌شود:

بعد از اینکه همسر عزیز مصر درب‌ها را قفل کرد، آنچه در ذهن از اشتیاق برای رسیدن به یوسف داشت (تفکرات مادی) را به مرحله اجرا درآورد. او با زبان نرم که حاکی از روح آرامش‌یافته بعد از درگیری‌های ذهنی و همگرایی با هیجان‌ات درونی بود، یوسف را با عبارت قرآنی (هیت لک) (من در اختیار تو هستم) خطاب قرار می‌دهد و با واکنش کلامی راسخ و محکمی (تفکر توحیدی) از جانب یوسف با عبارت قرآنی (معاذ الله) مواجه می‌شود. یوسف این عبارت را دژ مستحکم برای خود می‌داند؛ پس عبارت خود را با ادوات تأکیدی همراه می‌کند که کمترین امید همسر عزیز را برای رسیدن به خواسته‌اش را غیرممکن می‌سازد «إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ». یوسف (ع) برای بیان موقعیت ایمان ثابت خود که هیچ‌چیز آن را متغیر نمی‌سازد و اینکه عمل زنا عملی است که هیچ نوع از رستگاری در آن وجود ندارد، از وجهیت تکلیفی (لا

یوسف فقط در جنس ملائک امکان دارد - در جهت تأیید موقعیت تعجب و شیفستگی است؛ البته موقعیت شیفستگی و تعجب زنان و بیان اسلوب تأکید به‌واسطه حصر، دلالت و معنای فرامتنی دیگری نیز دارد و آن به شکل کنایی اعلام اعتذار و معذرت‌خواهی از زن عزیز مصر نیز هست.

در این آیه، بافت و زمینه عاطفی موجود است که در شدت تحسین و شیفستگی زنان به زیبایی یوسف تجسم یافته است و از جمله نمادهای زبانی که به این امر اشاره می‌کند، گفته زنان مصر (حاش لله) است. علاوه بر این، آیه شامل یک زمینه و بافت عاطفی دیگری نیز هست که عبارت است از شدت حيله زن عزیز و کینه‌توزی او و برتری حيله‌گری او بر فریب زنان.

۸-۲-۳- بافت‌شناسی گفتمان همسر عزیز مصر با یوسف

از گفتمان‌های همسر عزیز مصر با یوسف در آیه «وَرَاوَدْتَهُ الْبَنِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (یوسف: ۲۳) است. با توجه به روند اجرای نیرنگ از جانب همسر عزیز مصر و مقاومت یوسف (ع) و تقابل اندیشه‌های مادی و توحیدی، شاهد چالشی شدن موقعیت داستان هستیم. استفاده از ساختار کلامی «إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ» در سخن حضرت یوسف نشان از اوج بندگی ایشان در جریان اجرای نیرنگ توسط همسر عزیز مصر دارد. این ساختار دقیقاً در مقابل ساختار (الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ) قرار دارد. در این ساختار شاهد دو افزوده (فی بیتها) و (عن نفسه) هستیم که براساس تفکر مادی همسر عزیز، موجبات محدودبودن تفکر او را به نمایش می‌گذارد؛ ولی در بند «إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ» هیچ‌گونه از این افزوده‌ها را شاهد نیستیم. این خود بر گستره تفکر و موقعیت بندگی یوسف (ع) دلالت دارد. این دو ساختار به نوعی شاکله اصلی و هدف نهایی آیه را شکل می‌دهند. ساختار «إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» عاقبت تفکری که یک جلوه آن در نزد همسر عزیز مصر است را به‌روشنی آشکار

۳-۲-۱۰- بافت‌شناسی گفتمان در نزد دو زندانی

با تفکر در آیات این سوره، برخی از دلالت‌های اجتماعی و فرهنگی مشارکت‌کنندگان فرعی آن در ضمن نظریه بافت اجتماعی زبان از دیدگاه فرث مشاهده می‌شود که منجر به شناخت وضعیت اجتماع و فرهنگ مردم مصر در آن برهه تاریخی می‌شود.

﴿وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أُرَانِي أُعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أُرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (یوسف: ۳۶) قَالَ لَا يَا تَيْكَمَا طَعَامُ تُرْزِقَانِهِ إِنْكَا نَبَأْتِكَمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَا تَيْكَمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾ (یوسف: ۳۷).

در خلال گفتگوی دو دوست زندانی (مشارکت‌کنندگان فرعی) درباره رویایی که شب در هنگام خواب مشاهده کردند، می‌توان به شکل ملموس تفکرات فرهنگی و اجتماعی تأثیرگذار بر زبان گفتمانی متن را ملاحظه کرد. ماده (رأی) با صیغه‌های مختلف آن ۸ مرتبه در این سوره آمده و این در حالی است که در کل آیات قرآن در دو مکان در سوره صفات ذکر شده است. کثرت استعمال این ماده در سوره یوسف دلالت بر کثرت تعبیر خواب و اعتماد مردم به آن در شئون زندگی دارد. از سوی دیگر، صنعت تعبیر رویا در نزد آنها از صنایع کاهنان به‌شمار می‌رفت؛ این مهم از گزاره زبانی ﴿ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي﴾ برداشت می‌شود که تعبیر خواب توسط یوسف وحی است و از جانب خدا محسوب می‌شود و نه از صنایع ساخته‌شده توسط کاهنان معبد. از حکمت‌های خداوند است که معجزات فرستادگانش متناسب با تفکرات فرهنگی اجتماع آنها باشد.

در گفتگوی دو جوان زندانی، یوسف با صفت ﴿أَنَا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ وصف می‌شود و این صفت احسان با حرف تأکید و نصب (ان) واقع شده و هر گونه شک و انکار از آن زدوده شده است. از این نوع بیان دریافته می‌شود صفت احسان در جامعه زمان حضرت یوسف در

یفلح) بهره می‌برد و آن را در هم‌نشینی با واژه «ظالمون» می‌آورد. تقابل اندیشه‌ها در تقابل واژه‌ها هم نمود می‌یابند و عبارت (هیت لک) با عبارت (معاذ الله) پاسخ داده می‌شود. این نشانی است که ائتلاف متن را با موقعیت بافتی بیان می‌دارد.

۳-۲-۹- بافت‌شناسی گفتمان در نزد مَلِك

یکی دیگر از مشارکت‌کنندگان گفتمان در سوره یوسف مَلِك یا پادشاه مصر است. اینکه پادشاهان مصر با لقب فرعون معرفی می‌شدند و در این سوره، لقب ملک به او اطلاق شده است، نشانگر و دلالت‌کننده به برخی از موارد بافت اجتماعی و اعتقادی است. بی‌شک آن‌کس که در این سوره به لقب ملک از او یاد شده، حاکم مصر بوده است؛ ولی بنا بر دلایلی به لقب معروف حاکمان آن دیار (فرعون) مورد خطاب واقع نشده‌اند. از جمله این دلایل، وجود آثاری از یکتاپرستی در فرهنگ ملکی است که در آنجا حکم می‌راند ﴿... قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ...﴾ (یوسف: ۲۳) و ﴿قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ﴾ (یوسف: ۵۱) و ﴿... فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ﴾ (یوسف: ۸۸).

و این در حالی است که در اجتماع زمان فرعون اثری از یگانه‌پرستی دیده نمی‌شود. در سوره اعراف نمونه‌ای از این ادعا مشاهده می‌شود ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ فِرْعَوْنَ أَنْذِرْ مُوسَىٰ وَ قَوْمَهُ لِيَفْسَدُوا فِي الْأَرْضِ وَ يَذُرْكَ وَ آلهَتِكَ ...﴾ (۱۲۷). همچنین، در سوره قصص ﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرِي...﴾ (۳۸). بافت اعتقادی حاکم مصر در انتخاب و گزینش لقب برای او در این سوره تأثیر ملموسی داشته است؛ بنابراین، می‌توان معنایی که در پس لفظ مَلِك برای حاکم مصر است را با عنایت به بافت اعتقادی او آشکار کرد. پس نقش انواع بافت مخصوصاً بافت اجتماعی در گزینش اسم و حتی گزاره‌های زبانی به‌روشنی قابل رؤیت است.

استعمالات شخصیت‌های فرعی است نمونه‌ای دیگر از معناشناسی کاربردی در پرتو اتحاد گفتمان متن با بافت است. همچنین، انتخاب لفظ ملک بر حاکم مصر نیز از جمله مواردی است که بی‌شک از آگاهی کلام وحی از تفکرات یکتاپرستی حاکم حکایت دارد. همه این موارد و مواردی که در متن به آن اشاره شد، در سایه تعامل کنش‌گران گفتمان متن و استفاده از گزاره‌های زبانی شکل می‌گیرد و این مهم با توجه به نظریه بافت‌شناسی فرث و اثرگذاری بافت در ایجاد گفتمان، نشانه‌ای است که می‌توان از آن در تفسیر و تحلیل متون دینی بهره گرفت.

کتابنامه

- قرآن کریم
ابن‌عاشور، الطاهر. (۱۹۸۴م). *التحریر و التنویر*. الدار التونسية: الشركة الوطنية للنشر و التوزیع.
استیتیة، سمیر. (۲۰۰۰م). *الشرط و الاستفهام فی الاسالیب العربیة*. ط ۱. عمان.
الاصفهانى، الراغب. (۱۹۹۱م). *المفردات فی غریب القرآن*. القاهرة: دار التحریر.
البدوی، احمد. (۱۹۵۰م). *من بلاغة القرآن*. مصر: مکتبه نهضة.
البستانی، بشری و وسن عبدالغنی. (۲۰۱۱م). *فی مفهوم النص و معايير نصیبه القرآن الکریم*. دراسة نظریة. الموصل: جامعة موصل.
پالمر، فرانک. (۱۳۶۶ش). *نگاهی تازه به معنی‌شناسی*. ترجمه کوروش صفوفی. تهران: پنگوئن.
حممامی، مختار. (۱۴۳۰م). *القرائن و اثرها فی فهم الخطاب الشرعی*. بیروت: دارالحزن.
حسن، عباس. (۱۹۷۵م). *النحو الوافی*. ط ۴. القاهرة: دار المعارف.
حسان، تمام. (۱۹۸۲م). *اللغة العربیة معناها و مبناها*. القاهرة: هیئة المصریة للكتاب.

معرض تشکیک قرار داشته و نوعی انحطاط اخلاقی در نزد مردم آن عصر بوده است؛ البته نمود این فساد فکری و اخلاقی در عملکرد همسر عزیز مصر و زنان شهر (مشارکت‌کنندگان فرعی) در ایجاد حيله و کید برای یوسف مشاهده می‌شود. با توجه به موارد ذکرشده، بافت فرهنگی محیط در ارائه زبان داستان نقش اساسی را داشته است.

نتیجه‌گیری

در جریان پژوهش که به ارائه نظریات زبان‌شناسی فرث درباره بحث بافت در متن سوره یوسف منجر شد، دریافته شد متن در جریان تعامل با بافت به گفتار منتهی می‌شود و این گفتار معنای کاربردی را در اختیار مخاطب قرار می‌دهد. علاوه بر اثرگذاری بافت در معنا - که در این پژوهش آشکار شد - جنبه دیگری از توانایی‌های آن در آشکارسازی معانی پنهان متن نیز مشاهده شد. این مهم در بافت موقعیت تبلور دارد. فرث بافت اجتماعی را تحقق زبان در متن و عناصر گفتمانی آن را در (مشارکت‌کنندگان در موقعیت، عوامل محیطی تأثیرگذار بر متن، کنش زبانی و غیر زبانی) می‌داند؛ البته از نقش بافت درون زبانی غافل نیست و کارکردهای نحوی و ساختارهای صرفی که دلالت‌های آن در ترکیب نمود می‌یابد و دلالت‌های صوتی و موسیقایی و مباحث دلالی که پوشش‌دهنده همه این موارد است را در سایه ارتباط با هم می‌داند. در سوره یوسف، استفاده حضرت یعقوب از مصدر میمی (موثق) در هنگام گفتگو با پسران خود برای درخواست عزیز مصر (یوسف) مبنی بر آوردن بنیامین می‌تواند آگاهی اجتماعی یعقوب را که در انتخاب مصدر میمی متبلور است، بازتاب دهد. در این آگاهی اجتماعی، نمونه‌ای از آشکارسازی زوایای پنهان معنا و معنای کارکردی مشاهده می‌شود. همچنین، انحطاط اخلاقی که بروز آن در استعمال حروف تأکید در نسبت‌دادن احسان به حضرت یوسف در

- فتحی، احمد عامر. (۱۹۷۵م). **فکره النظم بین وجوه الاعجاز فی القرآن الکریم**. القاهرة: المجلس الاعلی للثنون الاسلامیة.
- قطب، سید. (۱۹۷۶م). **فی ظلال القرآن**. ط ۱۷. بیروت: دار الشروق.
- لاینز، جان. (۱۳۷۶ش). **چومسکی**. ترجمه احمد سمیعی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مدکور، ابراهیم. (۱۹۸۸م). **معجم الفاظ القرآن الکریم**. ط ۲. القاهرة: مجمع اللغة العربیة.
- المرادی، بدر الدین. (۱۹۷۳م). **الجنی الدانی فی حروف المعانی**. تحقیق: فخرالدین قباوة. ط ۱. حلب: الکتبة العربیة.
- هلیدی، ام ای کی و رقیه حسن. (۱۳۹۳س). **زبان، بافت و متن ابعاد زبان از منظر نشانه‌شناسی اجتماعی**. ترجمه محسن نوبخت. تهران: سیاه‌رود.
- نخله، محمود أحمد. (۱۹۸۹م). **دراسات فی جزء عم**. ط ۱. لبنان: دارالعلوم العربیة.
- یول، جورج. (۱۳۷۸ش). **کاربردشناسی زبان**. ترجمه محمد عموزاده. تهران: سمت.
- مقالات و پایان‌نامه‌ها**
- حکمتی، رامین. (۱۳۹۸ش). **تحلیل نوایی ساخت اضافه در چارچوب واج‌شناسی نوایی**. فصلنامه علمی پژوهشی زبان پژوهی دانشگاه الزهراء، ۱۱، ۱۱۰-۱۳۸.
- عبداللطیف، محمد. (۱۹۹۶م). **المصدر فی القرآن الکریم**. رساله دکتوراہ فی علم القرآن. الجامعة الاردنیة. الاردن.
- عمایرة، اسماعیل. (۱۹۹۶م). **التطور التاريخی لابنیة المصادر فی العربیة**. مجلة الدراسات، جامعة یرموک، ۱۱، ۱-۲۹.
- حق‌شناس، علی محمد. (۱۳۸۲ش). **زبان و ادبیات فارسی در گذرگاه سنت و مدرنیته**. تهران: آگه.
- حلمی، خلیل. (۱۹۸۰م). **الکلمة دراسة لغویة معجمیة**. القاهرة: هیئة المصریة العامة للکتاب.
- حماسة، محمد. (۱۴۲۰هـ). **النحو والدلالة**. ط ۱. القاهرة: دار الشروق.
- الرازی، فخرالدین ضیاء الدین عمر. (۱۹۹۰م). **تفسیر الفخر الرازی (التفسیر الکبیر)**. بیروت: دارالفکر.
- زکریا، میثال. (۱۹۸۳م). **السنیة علم اللغة الحدیث**. بیروت: الموسسة الجامعیة للدراسات و النشر.
- الزمخشری، جارالله. (بی‌تا). **الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التاویل**. ضبط مصطفی حسین امده. القاهرة: دارالریان.
- سعران، محمود. (۱۹۹۷م). **علم اللغة مقدمة للقاری العربی**. بیروت: دارالنهضة للطباعة و النشر.
- سمارة، محمود. (۱۹۸۹م). **اللغة العربیة. نظامها و ادبها و قضایاها المعاصرة**. ط ۱. عمان: مطابع الدستوریة التجاریة.
- صانعی‌پور، محمدحسن. (۱۳۹۰ش). **مبانی تحلیل کارگفتی در قرآن کریم**. تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- العکبری، أبو البقاء. (۱۴۰۷هـ). **التبیان فی اعراب القرآن**. تحقیق علی محمد البجاوی. ط ۲. بیروت: دار الجیل.
- عمایرة، خلیل. (۱۹۸۷م). **التحلیل اللغوی**. عمان: دار المنار.
- عمر، احمد مختار. (۱۹۸۸م). **علم الدلالة**. ط ۵. بیروت: عالم الکتب.
- عمر، احمد مختار. (۲۰۰۲م). **المعجم الموضوعی لالفاظ القرآن الکریم و قراءته**. جدة: موسسة التراث.
- فتحی، ابراهیم. (۲۰۰۰م). **معجم المصطلحات**. مصر: باب اللوق، دار شرقیات للنشر.

- Arabi. Beirut: Dar al-Nahda for printing and publishing.
- Samara, Mahmoud. (1989). Arabic language Contemporary systems, manners, and cases. Umman: Al-Dusturiya Commercial Press.
- Saneipour, Mohammad Hasan. (2019). Basics of discourse analysis in the Holy Quran. Tehran: Imam Sadegh University (AS).
- Al-Ukbari, Abu Al-Baghah (1407 AH). Explanation of the Arabization of the Qur'an. Research of Ali Mohammad Al-Baghawi. Vol. 2, Beirut: Dar Al-Jil.
- Amairah, Khalil. (1987 AD). Verbal analysis. Uman: Dar al-Manar.
- Omar, Ahmad Mukhtar. (1988). Semantics. Beirut: Alam al-Kutub.
- (2002). Al-Mujam al-Muzou'i for the words of the Holy Qur'an and its recitation. Jeddah: The Heritage Institute.
- Fathi, Ibrahim. (2000). Glossary of terms. Egypt: Bab Al Luq, Dar Sharqiyat Li-annshr.
- Qutb, Seyyed. (1976). In the shadows of the Qur'an. Beirut: Dar al-Sharrouk.
- Lines, John. (1997). Chomsky. Translated by Ahmad Sami'i. Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company.
- Madkour, Ibrahim. (1988). The dictionary of words of the Holy Qur'an. Cairo: Arabic Language Forum.
- Al-Muradi, Badruddin. (1973 AD). Al-Jina al-Dani fi Harouf al-Ma'ani, Volume 1, Aleppo: Al-Kutub al-Arabiya.
- Halliday, MK; Ruqiyeh Hassan. (2013). Language, context and text" dimensions of language from the perspective of social semiotics. Translated by Mohsen Nobakht. Tehran: Siahroud.
- Nakhla, Mahmoud Ahmed. (1989). Derasat fi Juz' Amm. Lebanon: Darul Uloom Al Arabiya.
- Yule, George. (1999). Language usage. Translated by Mohammad Amuzadeh. Tehran: Samt.
- Articles and theses:
- Bibliography
- The Holy Quran
- Ibn Ashour, Al-Tahir. (1984). Al-Tahrir and Al-Tanwar. Al-Dar Al-Tunisiyah: Al-Wataniyah Al-Nashr and Al Tawzi'ah.
- Stitiya, Samir. (2000). Al-Shart va Al-Istifham fi alasalib Arabia. Oman.
- Al-Isfahani, Al-Ragheb. (1991 AD). Al-Mufradat fi Gharib al-Qur'an. Cairo: Dar Tahrir.
- Al-Badawi, Ahmed. (1950 AD). Min balaghte al-qur'an. Egypt: maktabate Nahda.
- Albustani, Bushra wa Wasan Abdulghani. (2011). In the meaning of the text and the criteria of the text of the Holy Qur'an. A theoretical study. Al-Mosul: Mosul University.
- Palmer, Frank. (1987). A fresh look at semantics. Translated by Korosh Safavi. Tehran: Penguin.
- Hamhami, Mukhtar. (1430 AD). Evidences and works in the understanding of Al-Khitab al-Shar'i. Beirut: Dar al-Huzn.
- Hasan, Abbas. (1975). al-Naw al-wafi. Cairo: Dar al-Maarif.
- Haq-Shinas, Ali Mohammad. (2003). Persian language and literature at the crossroads of tradition and modernity. Tehran: Agah.
- Helmi, Khalil. (1980). Al-Kalima, a lexical study. Cairo: Al-Misriyyah for the book.
- Hamasa, Muhammad. (1420 AH). Grammar and meaning, Cairo: Dar al-Shurrouk.
- Al-Razi, Fakhrudin Ziauddin Omar. (1990 AD). Tafsir al-Fakhr al-Razi (Al-Tafsir al-Kabir). Beirut: Dar al-Fikr.
- Zechariah, Michal. (1983). Linguistic science of the language of Hadith. Beirut: Al-Mussisah Al-Jamaeiyah for studies.
- Al-Zamakhshari, Jarallah. (n.d). Al-Kashaf on the hidden facts of Al-Tanzil. Cairo: Dar al-Rayan.
- Sa'ran, Mahmoud. (1997). The science of language, an introduction to al-Qari al-

Hekmati, Ramin. (2018). Phonological analysis of prepositional construction in the framework of phonological phonology, Al-Zahra University Linguistic Research Quarterly, 11th year, pp. 110-138.

Abdul Latif, Mohammad. (1996). Al-Masdar Fi Al-Qur'an Al-Karim, Doctoral theses in Al-Qur'an Science, Jordan University, Jordan.

Amairah, Ismail. (1996). The historical development of Making infinitives in Arabic. Journal of Studies, Yarmouk University, Jordan, 11, 29-1.

